

می گفته است: \* روز عید فطر پیش از آنکه همسایگان چاشت بخورند کاسه های خوراکی ایوب بر در خانه ها برده می شد.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است: \* هنگامی که ایوب آهنگ حج داشت به من گفت برای من یک ردای پنبه‌یی از نوع ارزان یا نوع مویی آن خریداری کن که در آن برای ناقه خود علوفه بریزم، گوید چنان کردم و چون باز آمد همان پارچه را دیدم که زیر پیراهن خود پوشیده است، ایوب فهمید که من متوجه شدم، گفت اگر پوشیده می ماند برای من خوشتر از آن بود که آن را بپوشم.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است: \* ایوب جامه‌یی سرخ داشت که هرگاه برای حج احرام می بست آن را می پوشید و آن جامه را برای کفن خود آماده ساخته بود و شب‌های بیست و سوم و بیست و چهارم ماه رمضان آن را می پوشید، در یکی از آن شب‌ها همسر ایوب گفت که امشب با جامه رنگ شده با زعفران بیرون رفت، حماد می گفته است بار و بنه ایوب در مکه دزدیده شده بود و آن جامه سرخ هم که میان بار و بنه اش بود دزدیده شد.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است: \* گاهی مردی کنار ایوب می نشست و چنان می نمود که گویی ایوب او را نمی شناسد، ولی اگر آن مرد مریض می شد یا کسی از او می مرد ایوب پیش از همه حاضر می شد به گونه‌یی که آن مرد می پنداشت از گرامی ترین مردم در نظر ایوب است.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است: \* یعلی بن حکیم که از آزادکردگان و وابستگان قبیله ثقیف بود در شام درگذشت و خانه اش این جا و میان این محله و قبیله بود، کسی جز مادرش باقی نمانده بود، ایوب پیش مادر یعلی رفت و سه روز آن جا بود و کنار خانه او می نشست و ما آن جا پیش او می رفتیم، مادر یعلی همواره به خانه ایوب می رفت و گاهی شب را هم همانجا می ماند تا آنکه ایوب درگذشت.

عفان بن مسلم از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است: \* از ایوب می پرسیدیم درباره این مسئله و آن مسئله از محمد بن سیرین چه شنیده‌ای؟ می گفت چنین و چنان، می گفتیم بیشتر توضیح بده و متن آن را بگو، می گفت مگر این گفته مرا نپذیرفتید؟ می گفتیم همین کافی است؟ می گفت آری.

گوید یحیی بن سعید از گفته شعبه نقل می کرد که می گفته است: \* از ایوب درباره

قراءت حدیث پرسیدم، گفت پسندیده است.

ابو محمد یمامی ما را خبر داد و گفت از عبدالرزاق شنیدم که از گفته معمر نقل می‌کرد که ایوب می‌گفته است، بر من گران می‌آید که حدیثی از احادیث محمد بن سیرین را بشنوم که از خود او نشنیده باشم، معمر می‌گفته است و همانا بر من گران می‌آید که حدیثی از احادیث ایوب را بشنوم که از خود او نشنیده باشم.

اسماعیل بن ابراهیم می‌گوید، ایوب برای ما گفت که \* ابوقلابه وصیت کرده بود کتابهایش را به من بدهند و آنها را از شام برای من آوردند و من ده و چند درم کرایه آن را پرداختم.

عارم بن فضل از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* ایوب هنگامی که لنگ می‌بست نافش پدیدار بود.

عارم از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* ایوب گاهی موهای سر و ریش خود را با رنگ سرخ خضاب می‌بست.

عارم از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* من خود بندهای پیراهنی را که ایوب در آن کفن شد گره زدم.

گوید کس دیگری غیر از عارم ما را خبر داد که همگان اتفاق دارند که ایوب در طاعون بصره به سال یکصد و سی و یک در شصت و سه سالگی در گذشته است.

## حُمَید بن ابی حُمَید طویل<sup>۱</sup>

آزاد کرده و وابسته طلحة الطلحات خزاعی<sup>۲</sup>.

کنیه‌اش ابو عبیده و نام پدرش طرخان بوده است، حُمَید محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است جز اینکه گاهی با حذف اسناد از انس بن مالک روایت می‌کند.

گوید از گفته حماد بن سلمه به نقل از خود حُمَید مرا خبر دادند که می‌گفته است \* کتابهای حسن بصری را گرفته و برای خود رونویسی کرده و سپس برگردانده است، حُمَید

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که هرگاه کلمه حُمَید همراه با عبد نباشد به صورت مصغر است.

۲. طلحة بن عبدالله بن خلف خزاعی از نامورتر بخشندگان و اشراف بصره و از سرسپردگان امویان که مورد احترام ایشان بوده و حدود سال ۶۵ هجری در گذشته است. به الاعلام، ج ۳، ص ۳۳۱ مراجعه شود.

به سال یکصد و چهل و دو درگذشته است.

## علی بن زید بن جُدعان

از فرزندزادگان عبدالله بن جدعان قرشی است که از خاندان تیم بوده‌اند، علی بن زید به هنگام زاده شدن کور بوده است، او محدثی پرحديث و در او ضعف و سستی بوده است و به گفته‌اش استناد نمی‌شود.

## ابوعبدالله شَقْرِي

نامش سلمه و پسر تمام و محدثی مورد اعتماد بوده است.

## عبدالکریم

کنیه‌اش ابوامیة و پسر ابومخارق بوده است.

## سلیمان بن طرخان تیمی

کنیه‌اش ابومعتمر بوده است.

گوید از یزید بن هارون شنیدم که می‌گفت او از قبيلة تیم نبوده بلکه از قبيلة مَرَّة است و چون خانه‌اش در محله تیم بوده به تیمی معروف شده است.

گوید سلیمان محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است و از عابدان بسیار کوشا بوده آن چنان که تمام شب را نماز می‌گزارده است و نماز بامداد را با همان وضویی که برای نماز عشاء می‌گرفته می‌گزارده است، او و پسرش معتمر شبها در مساجد می‌گشته‌اند و تا سپیده‌دم در این مسجد و آن مسجد نماز می‌خوانده‌اند، سلیمان به علی بن ابی طالب علیه‌السلام گرایش داشته است.

سلیمان می‌گفته است: \* فلان کس و دیگری صحیفه جابر را برای خود گرفتند به من

هم گفتند آن را بگیر من گفتم نه، سلیمان در بصره به سال یکصد و چهل و سه درگذشته است.

## شعیب بن خَبَاب

کنیه اش ابوصالح و وابسته خاندان زافر است که شاخه‌یی از قبیله معاول بوده‌اند و معاول خود از شاخه‌های قبیله ازد بوده است، این موضوع را مردی از فرزندان زادگان شعیب برای من گفت، او محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

## ابوبشر

نامش جعفر و پسر ابو وحشیه بوده است و نام ابو وحشیه ایاس بوده است، ابوبشر محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است، یحیی بن سعید می‌گفت شعبه حدیث ابوبشر را ضعیف می‌شمرد، گوید ابوبشر از حبیب بن سالم هیچ حدیثی نشنیده است، ابوبشر به سال یکصد و بیست و پنج درگذشته است.

## ربیعة بن ابی حلال عَتَکَی

محدثی کم حدیث بوده است.

## یحیی بن عتیق

محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

## یحیی بن ابی اسحاق خَضَرَمِی

مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است او از آگاهان به قرآن و دانا به علوم عربی و نحو

بوده است.

## ابان بن ابی عیاش شنی

از قبیله عبدالقیس بوده و حدیث‌های او متروک و رها شده است. گوید عارم بن فضل و یحیی بن عباد هر دو از گفته حماد بن زید ما را خبر دادند که می‌گفته است \* سلم علوی ما را گفت که خودم ابان را پیش انس دیدم که می‌نوشت، عارم می‌گوید پیش سراج و یحیی بن عباد می‌گوید در گوشه پنهانی.

## مطر بن طهمان وراق

او از مردم خراسان و در او ضعفی در حدیث بوده است. حجاج می‌گوید، از شعبه شنیدم که می‌گفت مطر وراق می‌گفت اینان نیکو حدیث کرده‌اند و گفت ابوتیاح از ابوقدّاک برای ما حدیث کرد و همین جا اشتباه کرد که منظورش ابوداک بود.

## ابوعشراء دارمی

نامش اسامه و نام پدرش مالک بن قهطم بوده است، برخی هم گفته‌اند نامش عطارد و پسر برز بوده است، او عربی صحرانشین بوده که در حضر که جایی در راه بصره است ساکن بوده است، او ناشناخته است و او را حدیثی است و حماد بن سلمه از او روایت کرده است.

## یزید بن حازم ازدی

از شاخه جهضم است و کنیه‌اش ابوبکر و ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است. وهب بن جریر بن حازم ما را خبر داد که یزید بن حازم در پایان سال یکصد و چهل و هفت و آغاز سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

## داود بن ابی هند

کنیه‌اش ابوبکر و نام پدرش دینار بوده و از عمرو بن عاصم شنیدم می‌گفت داود از آزادکردگان و وابستگان خاندان اعلم از قشیری‌ها بوده است.

گوید علی بن عبدالله از گفته سفیان ما را خبر داد که می‌گفته است \* از داود بن ابی هند شنیدم می‌گفت من هم گرفتار طاعون شدم و بی‌هوش شدم در آن حال گویی دو تن پیش من آمدند یکی از ایشان بیخ زبان و دیگری گودی کف پایم را بررسی کردند، یکی از دیگری پرسید چه چیزی یافتی؟ گفتم تسبیح و تکبیر و اندکی گام برداشتن به سوی مسجدها و اندکی از قراءت قرآن، داود می‌گفت در آن هنگام چیزی از قرآن نیاموخته بودم. و هرگاه پی‌کار و نیازی می‌رفتم می‌گفتم خدا را فریاد آورم و ذکر بگویم تا نیازم برآورده شود، و چون از طاعون بهبودی یافتم به قرآن رو آوردم و آن را فرا گرفتم.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش داود بن ابی هند به خانه‌اش رفتم فرش‌ها و پرده‌ها و جامه‌ها یمنی سرخ‌رنگ دیدم، «گوید یزید بن هارون می‌گفته است داود و سعید بن ابی عروبۀ هم آن‌جا آمدند و من از هر دو حدیث شنیدم»<sup>۱</sup>.

داود به سال یکصد و سی و نه درگذشته است، او از مردم سرخس بود و همانجا زاده شده بود، او محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است.

## علی بن حکم بُنّانی

او از نژادگان خاندان بنّانه و کنیه‌اش ابو حکم بوده است. محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است و به سال یکصد و سی و یک درگذشته است.

۱. این جمله با موضوع ارناطی ندارد و روشن به نظر نمی‌رسد.

## عاصِم بن سلیمان أَخْوَل

کنیه‌اش ابو عبدالرحمان و از آزادکردگان و وابستگان بنی تمیم بوده است، به روزگار خلافت منصور قاضی مداین و سپس مأمور مراقبت در اوزان و مکیال کوفه بوده است، محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده و به سال یکصد و چهل و یک یا یکصد و چهل و دو درگذشته است.

## حَفْص بن سلیمان

کنیه‌اش ابوالحسن و از بردگان آزادکرده و وابسته بنی منقر و داناترین مردم بصره به گفته‌های حسن بصری بوده است.

یحیی بن سعید می‌گوید، شعبه می‌گفت حفص بن سلیمان کتابی را از من گرفت و آن را برنگرداند و او کتاب‌های مردم را می‌گرفت و از آن رونویسی می‌کرد، او اندکی پیش از طاعون بصره درگذشته و طاعون به سال یکصد و سی و یک بوده است.

## ابونعمان عدوی

نامش عمرو و نام پدرش عیسی و در حدیث ضعیف بوده و رُوْح بن عبادة از او روایت کرده است.

## سعید بن یزید

کنیه‌اش ابومسلمه و محدثی مورد اعتماد بوده است، شعبه و حماد بن زید و اسماعیل بن عُلَیة از او روایت کرده‌اند.

## سعید بن ابی صدقه

کنیه‌اش ابوقره و ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است.

## عمارة بن ابی حفصة

کنیه‌اش ابوروح و محدثی مورد اعتماد بوده است، شعبه و اسماعیل بن عُلَیة از او روایت کرده‌اند.

## عثمان بتی

او پسر سلیمان بن جرموز است، محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی است و فقیه و صاحب رای بوده است.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت که عثمان بتی از مردم کوفه بوده که به بصره کوچ کرده است و همانجا ساکن شده است، کنیه‌اش ابو عمرو و آزاد کرده و وابسته بنی زهره بوده است و چون گلیم و طیلسان خزمی فروخته به بتی معروف شده است.

## منصور بن عبدالرحمان عذری غَدانی

اسماعیل بن عُلَیة از او روایت کرده است.

## عِشَل بن سفیان تمیمی

ضعفی در او بوده و شعبه‌گاهی از او روایت کرده است.



## ابورجاء آزدی

نامش محمد و نام پدرش سیف و محدثی مورد اعتماد بوده و از حسن بصری روایت می کرده است، حماد بن زید و یزید بن زریع و اسماعیل بن علیّه از او روایت کرده اند.

## عوف بن ابی جمیله اعرابی

کنیه اش ابوسهل و آزاد کرده و وابستهٔ قبیله طيء و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است، یکی از راویان که کار عوف را مهم می دانست می گفت او از حسن بصری چیزهایی نقل می کرد که هیچ کس نقل نکرده است، عوف شیعه بود.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت \* از عوف بن ابی جمیله پرسیدم ای ابوسهل به چه جهت می گویی حسن بصری برای من حدیث کرد؟ گفت به من خبر رسیده است که دوستان و یاران تو می گویند حسن بصری گفته است که رسول خدا (ص) چنین فرمود، با ناراحتی پرسید چه کسی این سخن را می گوید؟ به خدا سوگند من حساب اشعث را به حساب حسن بصری نمی گذارم، گفتم عمرو بن عبید چنین می گوید، گفت عمرو بن عبید دروغ می گوید، من روایات خود را از حسن بصری پیش از فتنه ابن اشعث شنیده ام. محمد بن عبدالله انصاری می گفت عوف از همه همگان خود سالخورده تر بود و به سال یکصد و چهل و شش درگذشت.

## زیاد اعلم

آزاد کرده و وابستهٔ بانویی از قبیلهٔ باهله بوده است و ان شاء الله مورد اعتماد است.

## خلیف بن عقبه

بن ربیعه بن شیبان بن عبید بن عمرو بن مُخَلب بن عوف بن ثعلبه بن ذبیان بن ربیع بن حارث و

این حارث همان مقاعس بن عمرو بن کعب بن ثعلب بن زید منات بن تمیم است. کنیه خلیف ابوبکر است و این کنیه را استادش محمد بن سیرین به او داده است، او موهای سپید خود را اندکی رنگ می‌کرد، خلیف پیش از کشته شدن ابراهیم بن عبدالله بن حسن در بصره به سن شصت و یک سالگی درگذشته است.

## ابوذبیان

نامش خلیفه و نام پدرش کعب است.

## ابودلان

نامش حیان و نام پدرش یزید و محدثی کم حدیث بوده است.

## ابویوب

نامش عبدالله و پسر ابوسلیمان و از آزادکردگان و وابستگان عثمان بن عفان بوده است، حماد بن سلمه و اسحاق بن عثمان از او روایت کرده‌اند.

## خالد بن مهران حذاء<sup>۱</sup>

کنیه‌اش ابومبارک و آزادکرده و وابسته خاندان عبدالله بن عامر بن کریر از قبیله قریش است، او موزه گر و کفش دوز نبوده ولی چون با آن گروه نشست و برخاست داشته است به این لقب نامور شده است.

گوید فهد بن حیان قیسی می‌گوید: \* خالد هیچ‌گاه کفش دوزی نکرده و چون می‌گفته است چنین گام بردارید به آن لقب نامور شده است، گوید خالد محدثی مورد اعتماد و

۱. صیغه بیان شغل به معنی موزه گر و کفش‌دوز است.

پرحديث و باهبيت بوده است و هيچ كس را ياراي گستاخي بر او نبوده است و مي گفته است من هرگز حديثي را ننوشته ام مگر احاديث بلند را و آنها را هم همينكه حفظ مي كردم از ميان مي بردم.

خالد بن مهران به سرپرستي خزانه عوارض بصره و جهاز خانه شتران گماشته شد و به سال يكصد و چهل و يك به روزگار خلافت ابو جعفر منصور درگذشت.

### يونس بن عُئيد

كنيه اش ابو عبدالله و آزاد کرده و وابسته قبیله عبدالقيس و محدثي مورد اعتماد و پرحديث بوده است، يونس مي گفته است هرگز چيزي ننوشتم.

عالم بن فضل از حماد بن زيد ما را خبر داد كه مي گفته است \* يونس هرگاه حديثي را نقل مي كرد سه بار استغفار مي كرد - كه مبدا تحريفي در آن حديث شده باشد. فهد بن حيان و جز او ما را خبر دادند كه يونس به سال يكصد و سي و نه درگذشته است.

محمد بن عبدالله انصاري ما را خبر داد و گفت \* خودم سليمان و عبدالله پسران علي بن عبدالله بن عباس و جعفر و محمد پسران سليمان بن علي را ديدم كه تابوت يونس را بر دوش مي بردند و عبدالله بن علي مي گفت به خدا سوگند اين شرف و برتري است.

### سَلَمَة بن علقمه

كنيه اش ابوبشر و از قبیله تميم و محدثي مورد اعتماد بوده است.

### سَوَّار بن عبدالله

بن قدامة بن عَنَزَة بن نَقَب بن عمرو بن حارث بن خلف بن حارث بن مُجَفِّر بن كعب بن عنبر بن عمرو بن تميم. محدثي كم حديث بوده و براي ابو جعفر منصور سرپرستي قضاوت بصره را برعهده گرفت.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت سوار بن عبدالله را دیدم که چون می خواست حکم صادر کند سرش را بلند می کرد و به آسمان می نگریست و دیدگانش به اشک می نشست و سپس حکم می کرد.

### ابومروان غنوی

نامش ابراهیم و پسر علاء و محدثی مورد اعتماد بوده است.

### سعید بن ایاس جریری

کنیه اش ابومسعود و محدثی مورد اعتماد بوده است جز اینکه در آخر عمر مطالب را درهم می آمیخته است.

یحیی بن سعید قطان از گفته کهمس نقل می کرد که می گفته است \* به هنگام طاعون مطالب نادرست و درهم آمیخته از جریری می شنیدیم.

یزید بن هارون ما را خبر داد و می گفت \* به سال یکصد و چهل و دو که نخستین سال ورود من به بصره بود از جریری حدیث شنیدم و چیز نادرستی از او شنیدم و همان هنگام به ما گفته بودند که او مطالب را به یکدیگر می آمیزد و پس از ما اسحاق ازرق از او حدیث شنیده است.

یزید می گوید من از شعبه به سال یکصد و چهل حدیث شنیدم و پس از آن هم از او می شنیدم، گفته اند جریری به سال یکصد و چهل و چهار در گذشته است.

### عبدالله بن عون بن ازطبان

کنیه اش ابوعون و آزاد کرده و وابسته عبدالله بن درّه بن سراق مزنی و بزرگتر از سلیمان تمیمی و از هواداران عثمان بوده است، او محدثی مورد اعتماد و پرهیزگار و پرحدیث بوده است.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت از عبدالله بن عون شنیدم می گفت انس بن مالک

را دیدم که لگام مرکب او را به دست گرفته‌اند، بر سر او آنچه بر سر من رسیده نرسیده است، مرا رها کرده‌اند و نمی‌توانم برای انجام کاری از خانه بیرون روم - شکایت از بسیاری مراجعه کنندگان.

عارم بن فضل از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابن عون سه سال پیش از طاعون جارف زاده شده است.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد که \* هرگاه ابن عون از کنار قدریان می‌گذشت بر آنان سلام نمی‌داد.

بکار بن محمد ما را خبر داد که ابن عون در کوفه دانش بسیاری - حدیث فراوانی شنیده بود و آن را بر محمد بن سیرین عرضه کرد، احادیثی را که محمد گفته بود بسیار خوب است نقل می‌کرد و از نقل بقیه آن تا هنگامی که درگذشت خودداری کرد، و هرگاه می‌خواست حدیثی نقل کند از بیم آنکه مبادا چیزی بر آن بیفزاید یا بکاهد چندان خشوع می‌کرد که بر او رحمت می‌آوردی.

گوید عفان بن مسلم از اسماعیل بن عُلَیْه ما را خبر داد که می‌گفته است \* شنیدم ابن عون می‌گفت از دانش مشایخ به خدا پناه می‌برم.

گوید ابوقطن می‌گفت از ابن عون شنیدم که می‌گفت \* دوست می‌دارم که از گرفتاری‌های علم سروتن بیرون بَرَم - اگر نفعی نمی‌برم زیانی نکنم.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون مرا گفت ای برادرزاده راه را هم بر من بسته‌اند و نمی‌توانم برای انجام کاری از خانه بیرون روم، یعنی میان راه هم حدیث از او می‌پرسیده‌اند.

بکار می‌گوید، ابن عون را یارانی بود که چون بر در خانه‌اش می‌رفتند به‌طور خصوصی ایشان را می‌پذیرفت ولی برای گروه‌ها و به‌صورت اجتماع اجازه نمی‌داد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* هنگامی که یاران ابن عون پیش او می‌آمدند سلام می‌دادند و چنان بی‌حرکت و خاموش می‌ماندند که گویی بر سرشان مرغ نشسته است، آنان را خشوع و خضوعی بود که در کس دیگری دیده نمی‌شد، پاسخی که ابن عون به ایشان می‌داد همین بود که بر شما درود و رحمت خدا باد، ابن عون به هیچ‌یک از اصحاب حدیث و جز ایشان اجازه نمی‌داد که از پی او راه افتند، خود ابن عون روزی از پی محمد بن سیرین راه افتاد، محمد پرسید کاری داری؟ گفت نه، گفت برگرد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت من ندیدم که ابن عون با هیچ کس شوخی و با کسی ستیز کند و یا شعری بخواند و همواره به خود سرگرم بود.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون چون نماز بامداد را می گزارد بر جای خود رو به قبله می نشست و به ذکر گفتن می پرداخت و چون آفتاب می دمید نخست دو رکعت نماز مستحبی می گزارد و سپس به یاران و شاگردان خود توجه می کرد.

بکار می گوید \* هرگز ندیدم و نشنیدم که ابن عون به کسی چه برده و چه کنیز دشنام دهد یا به گوسپند و مرغ و چیزی دشنام دهد و هیچ کس را ندیدم که بیش از او زبان خویش را نگهدارد.

بکار بن محمد می گوید، هرگز نشنیدم که ابن عون درباره بلال بن ابی برده سخنی بگوید، و مرا خبر رسیده است که گروهی به او گفته اند ای ابو عون بلال چنین و چنان کرده است و ابن عون پاسخ داده است که گاه آدمی مظلوم است ولی چندان سخن می گوید که ظالم می شود خاموش باشید گمان نمی کنم هیچ یک از شما از من به بلال سخت گیرتر باشد، گوید بلال بن ابی برده ابن عون را تازیانه زده بود که چرا زن عربی را به همسری گرفته است. بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* روزگار درازی با ابن عون همنشینی داشتم تا هنگامی که درگذشت و پدرم را وصی خود قرار داد، تا هنگامی که مرگ میان من و او جدایی افکند نشنیدم که هیچ سوگندی بر زبان آورد نه در مورد حق و درست و نه در مورد نادرست.

همو می گوید، ابن عون در طول سال روزی روزه می گرفت و روزی روزه می گشود و تا هنگامی که درگذشت بر این حال بود و هیچ گاه در دست او درم و دیناری ندیدم و هرگز ندیدم چیزی را وزن کند و هرگاه برای نماز وضو می گرفت، هیچ کس او را در آن کار یاری نمی داد و پس از وضو گرفتن با دستمال یا پارچه بی به چهره خود می کشید، او برای شرکت در نماز جمعه چندان زود نمی رفت که شناخته شود و چندان دیر هم نمی رفت در همه کارها

۱. بلال نوه ابوموسی اشعری است که امیر و قاضی بصره و مورد توجه مروان بن مروان بوده است، او قاضی بدنامی بوده و سرانجام به فرمان یوسف بن عمر لقی زندهانی شده و حدود سال یکصد و بیست و شش هجری در زندان درگذشته است. برای آگاهی بیشتر به زرگلی، الاعلام، ج ۲، ص ۴۹ مراجعه فرمایید؛ آنچه در مورد رفتن است تازیانه خوردن برده آزاد شده سلطان به جرم ارتداد با زن عرب است که به راستی نشانی از بی انصافی حکومت مروانی است هر چند که سابقه این اعمال به دوره خلافت عمر بن خطاب می رسد.

میان‌روی را خوشتر می‌داشت و همراه مردم بودن را دوست می‌داشت، روزهای جمعه و عید فطر و قربان غسل می‌کرد و به روز جمعه و هر دو عید بوی خوش به کار می‌برد و آن را سنت می‌دانست، در دیگر روزها هم خوشبو و خوش لباس بود او به روز جمعه و هر دو عید پاکیزه‌ترین جامه خود را می‌پوشید، گاهی پیاده و گاه سواره به نماز جمعه می‌رفت و پس از پایان نماز جمعه در مسجد نمی‌ماند، در ماه رمضان فقط نمازهای واجب را به جماعت می‌گزارد و سپس در خانه خود خلوت می‌کرد، چون در خانه‌اش خلوت می‌کرد خاموش بود و فقط به گفتن الحمد لله ربنا بسنده می‌کرد، و من هرگز ندیدم به حمام - گرمابه‌های عمومی - برود، کارگزاری مسیحی داشت که اجاره حجره‌های خانه او را می‌گرفت، در خانه‌یی که خودش هم همانجا ساکن بود و هم در خانه‌یی که در بازار داشت مسیحیان و مسلمانان با هم زندگی می‌کردند او که در طبقه بالای خانه خود می‌نشست می‌گفت مستأجران طبقه پایین مسیحی هستند و مسلمانان در طبقه زیر ساکن نیستند، ابن عون در مسجدی که میان خانه‌اش بود با ما نماز مغرب و عشا را به جماعت می‌گزارد و او معمولاً همه نمازهای خود را در همان مسجد همراه دوستانش که حضور داشتند و فرزندان و ساکنان آن خانه به صورت جماعت می‌گزارد وابسته‌یی به نام زید داشت که اذان و اقامه می‌گفت جملات اذان را دوبار و جملات اقامه را یک بار می‌گفت، گاهی ابن عون بر ما امامت می‌کرد و گاه یکی از پسران خود را مقدم می‌داشت، چیزی را نمی‌خواست مگر اینکه پیش او می‌آوردند هرگاه متوجه می‌شد که در خوراک او سیر به کار برده‌اند آن را نمی‌چشید. معمول چنین بود که پیش از غذا خوردن خدمتکار می‌آمد و دستهایش را می‌شست و سپس برای او دستار می‌آورد و دستهای خود را با آن خشک می‌کرد.

بکار بن محمد می‌گوید یکی از کنیزکان آزادشده و وابسته به ما که نامش عینا بود می‌گفت: \* هنگامی که برده عبدالله بن محمد بوده است عهده‌دار خدمتکاری ابن عون بوده است، گوید دختر عبدالله بن محمد همسر ابن عون بوده و مادرش همسر عبدالرحمان پسر او بوده است، کنیزک می‌گفت روزی برای ابن عون دیگ غذایی پختم و چون پیش او بردم بوی سیر از آن استشمام کرد، پرسید در این خوراک سیر به کار برده‌ای؟ گفتم آری، گفت عذایت برگت دهاد، آن را از پیش من بردار، کنیزک می‌گفت از شر مساری گویی آتش گرفتم و به خانه سپرین گرفتم.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت پیش عبدالله بن عون بودم سخن از قدر به میان آمد، ابن عون به من گفت ای برادرزاده! من سال‌ها پیش از این موضوع زاده شده‌ام و بسیاری از مردم را دیده‌ام کسی دربارهٔ قضا و قدر جز دوتن سخن نمی‌گفتند و آن دو معبد جهنی و سنهویه شوهرام موسی بودند و چیز بدی است.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* معترله برای ابن عون پیش ابراهیم بن عبدالله بن حسن سخن چینی کردند و گفتند این جا مردی به نام عبدالله بن عون است که مردم را از یاری دادن به تو باز می‌دارد، ابراهیم به ابن عون پیام فرستاد که تو را با من چه کار است؟ ابن عون از بصره بیرون رفت و در ناحیه قریظیه<sup>۱</sup> ساکن شد و همانجا بود تا سرانجام ابراهیم به آن جا کشید که کشید.

بکار می‌گفت \* هنگامی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن قیام کرد ابن عون دستور داد درهای خانه‌اش را که در کوچه مَرَبَد بود بستند و اجازه نمی‌داد هیچ‌کس دری را بگشاید یا به پشت‌بام رود و بنگرد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* هرگاه ابن عون به کسی چیزی می‌داد پوشیده می‌داد و هر کاری برای هر کس می‌کرد پوشیده می‌داشت و خوش نمی‌داشت که کسی از آن آگاه شود.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت \* ابن عون برای ما نقل کرد که خواب دیدم همراه محمد بن سیرین در بوستانی هستم، محمد شروع به راه رفتن کرد و سنگ‌ها را این سو و آن سو می‌پاشید من هم از پی او راه می‌رفتم و همان کار را انجام می‌دادم، پیش محمد بن سیرین رفتم و موضوع را به او گفتم چنین احساس کردم که خواب را می‌داند - او هم همان خواب را دیده است، در پاسخ گفت ماشاءالله تعبیر آن چنین است که مردی از پی مردی دیگر می‌رود و از او خیر و دانش می‌آموزد، او می‌پنداشت که من فروتنی می‌کنم.

بکار بن محمد گوید \* در حجره‌یی همراه ابن عون بودم پرسیدم آیا ابو محمد عبیده این اطراف نیست؟ گفت نه نه پیش چه کسی این سخن را می‌گویی، من می‌خواستم ابن عون دربارهٔ کتابی سخنی برای من بگوید، نپذیرفت.

۱. در معجم البلدان و نفویم البلدان نیامده است. شاید به سبب رویدن گیاه قرظ که مادهٔ رنگی بوده است نام‌گذاری شده است.



محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت \* از عثمان بتی شنیدم می‌گفت گواهی دادن شخص برای پدرش روا نیست و پذیرفته نمی‌شود مگر کسی مانند ابن عون باشد، انصاری می‌گوید من آن را پذیرفتم ولی یک بار پیش سوار بن عبدالله گواهی به سود پدرم و به زیان خود دادم آن را پذیرفت.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت \* ابن عون برای ما نقل کرد که در امیری سلم بن قتیبه<sup>۱</sup> پیش او رفته است و گفته است السلام علیکم - بدون آنکه به امارت به او سلام دهد - سلم خندیده و گفته است همین‌گونه سلام دادن را به پاس ابن عون از او می‌پذیریم.

محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت \* یک بار که هشام بن حسان حدیثی نقل کرد مردی از او پرسید این را چه کسی برای تو نقل کرده است؟ گفت کسی که به خدا سوگند چشم‌های من دیگر چنوبی را ندیده است یعنی عبدالله بن عون و در این مورد حسن بصری و محمد بن سیرین را هم استثناء نمی‌کنم.

انصاری می‌گوید یک بار هشام بن حسان از مکه برگشت و درحالی که ما پیش ابن عون بودیم آن جا آمد و گفت به خدا سوگند هنوز پیش خانواده‌ام و پیش هیچ‌کس نرفته‌ام و به حضور تو آمده‌ام.

محمد بن عبدالله انصاری از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* در خواب دیدم که گویی در مسجد نشسته‌ام ناگاه ریگی جهید و به گوشم رفت من سرم را کج کردم و سنگ ریزه بیرون آمد، درباره این خواب از ابن سیرین پرسیدم، گفت داستان مردی است که سخنی ناخوش شنیده ولی در دلش جا نگرفته است.<sup>۲</sup>

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون از دست دادن کراهت داشت و به هیچ‌کس دست نمی‌داد، سفیان ثوری هم بسیار کم اتفاق می‌افتاد که دست بدهد و می‌گفت السلام علیکم.

۱. از امیران خوشنام بصره که هم به روزگار مروان بن محمد و هم روزگار ابوجعفر منصور دوانیقی حاکم آن شهر بوده و به سال یکصد و چهل و نه درگذشته است. به ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۱۱، چاپ دارالکتب مراجعه شود.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که ابن سیرین در تعبیر خواب از ذوق و سرعت انتقال برخوردار بوده است.

بکار ما را خبر داد که مسجد ابن عون که در خانه‌اش بود محراب نداشت.<sup>۱</sup> یحیی بن خلیف بن عقبه ما را خبر داد و گفت: \* ابن عون و محمد بن سیرین با هم راه می‌رفتند باران گرفت ابن سیرین از زیر درختان خرما حرکت می‌کرد و ابن عون زیر باران به راه خود ادامه می‌داد، ابن سیرین به او گفت چه چیزی تو را از حرکت کردن زیر درخت خرما منع کرد؟ گفت نمی‌دانم آیا صاحب آن راضی است یا نه. همین یحیی بن خلیف ما را خبر داد که \* هرگاه ابن عون در دعا کوشش و اصرار می‌کرد می‌گفت یا احد یا احد.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* یکی از یاران صمیمی ابن عون برای من نقل کرد که ابن عون ماده‌شتری داشت که سوار بر آن به حج و جهاد می‌رفت و سخت شیفته آن بود، به یکی از بردگان خود دستور داد با آن از چاه آب بکشد، آن برده ناچه را درحالی باز آورد که چنان بر چهره‌اش تازیانه زده بود که یک چشم ناچه از چشم‌خانه بیرون آمده بود، راوی می‌گوید ما با خود گفتیم اگر خشمی از ابن عون سر بزند امروز خواهد بود، چیزی نگذشت که ابن عون پیش ما آمد و چون به ناچه نگریست فقط گفت سبحان الله! نمی‌شد به جای دیگری غیر از چهره ناچه تازیانه زد؟ سپس خطاب به آن برده گفت خدایت برکت دهد از پیش من برو، همگان گواه باشید که او آزاد است.

بکار ما را خبر داد و گفت \* ابن عون هرگاه به جهاد می‌رفت از عراق تا شام را سوار بر ناچه خود می‌پیمود و چون به شام می‌رسید سوار بر اسب می‌شد. گوید ابن عون با یکی از سپاهیان روم مبارزه کرد و او را کشت.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت ابن عون جزواتی از قرآن داشت که شامل یک هفتم قرآن بود و هر شب یکی را می‌خواند و اگر در شب آن را تمام نکرده بود در روز تمام می‌کرد.

عبدالله بن مسلمة بن قعب، از گفته حماد بن زید، از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* سه چیز است که آنها را برای خود و یارانم دوست می‌دارم و نام برد که نخست قراءت قرآن و دوم کار بستن سنت و سوم این که آدمی جز از کار خیر و برای آن در دیگر امور به خویشتن پردازد و از کار مردم به خود سرگرم باشد.

۱. یعنی در جای مشخصی از آن مسجد نماز نمی‌گزارده است و به همین سبب محراب در آن نساخته است.

عبدالله بن مسلمه می گفت از یاران ابن عون شنیدم که می گفتند \* ابن عون مرکوب پدرم مسلمه را بدون اینکه از او اجازه بگیرد سوار شده است، یعنی به سبب اعتمادی که به رضایت او داشته چنین کاری می کرده است.

عفان بن مسلم، از گفته خالد بن حارث ما را خبر داد که ابن عون همواره می گفته است \* سلیم و ازهر کجایند - شاید افراد قبیله های سلیم و ازهر کجایند - گوید آنان چیزهایی را که ابن عون می خواست از بازار برای او می خریدند.

ازهر بن بلج از سفیان بن عیینه ما را خبر داد که می گفته است \* به ابن عون گفتم چنین می بینمت که درم ها را دوست می داری، گفت آری به کار من می آید و مرا سودبخش است. بکار بن محمد ما را خبر داد که \* انگشتری ابن عون سیمین بود و نگین آن هم نقره بود و بر آن «خاتم سلیمان» نوشته بود.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* شب کلاهی بر سر ابن عون دیدم که بلندای آن حدود یک وجب و جنس آن از پارچه های یمنی راه راه بود و دیدم که برد می پوشید و گاه ازار و رداء بر تن می کرد و به بازار می رفت، گاهی هم دو جامه رنگ کرده که با گل سرخ رنگ کرده بودند می پوشید.

بکار بن محمد می گوید \* ابن عون موهای سبیل و پشت لب خود را نمی تراشید و در حد متوسط کوتاه می کرد، موهای سرش تا نیمه گوشش می رسید و چنان بود که اگر او را می دیدی می گفتمی از طبقه یی نیست که با مردم معاشرت داشته باشد.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* ابن عون هرگاه ازار می پوشید - لنگ می بست - نافش هویدا بود.

معاذ بن معاذ عنبری ما را خبر داد و گفت شب کلاه لطیفی که از پشم ظریف بافته شده و بسیار خوب بود بر سر ابن عون دیدم، یکی از دوستان ما پرسید این شب کلاه چیست؟ گفت این از ابن عمر بوده که به انس بن سیرین رسیده و او آن را می پوشیده است، آن را ضمن میراث انس در معرض فروش گذاشتند و من خریدم.

بکار بن محمد ما را خبر داد که کفش ابن عون فقط یک بند داشت و چرمی نبود، از کنار عباهای او سیم های ظریف گذرانده بودند، و بلندی لباسش تا پشت پایش بود.

ابوقطن عمرو بن هشام ما را خبر داد و گفت یکی از دندان های ابن عون روکش طلا داشت.

بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت: \* ابن عون همواره آرزو داشت که حضرت ختمی مرتبت را در خواب ببیند و اندکی پیش از مرگ خود آن حضرت را در خواب دید و چنان شاد شد که خواست از پلکان حجره خویش خود را به مسجدی که میان خانه‌اش بود برساند سقوط کرد و پایش شکست و تا هنگامی که مرد به فکر معالجه آن هم نیفتاد. او در بردی کفن شد که آن را به دوستان درم خریده بود، با پسرانش در آن باره گفتگو کردیم گفتند آن را بدون این برد در حساب می‌آوریم، عمه من که همسر ابن عون بود، گفت باقی مانده را از حساب میراث من کم کنید.

بکار بن محمد می‌گوید: \* من هنگام مرگ ابن عون حضور داشتم او رو به قبله بود و تا هنگامی که نفسش در گلو پیچید و جانش به لب رسید همچنان خدا را یاد می‌کرد. عمه ام محمد دختر عبدالله بن محمد بن سیرین به من گفت کنار بستر او سوره یس بخوان و من آن سوره را خواندم، و هیچ کس را ندیده‌ام که به هنگام مرگ هوشیارتر از ابن عون باشد او هیچ حرکتی نداشت جز اینکه گاهی با دست خود ملافه را از روی سینه و شکم خود کنار می‌زد، او نزدیک سپیده دم درگذشت و نتوانستیم در آن هنگام بر او نماز بگذاریم، پیکرش را کنار محراب گذاشتیم و خواب بر ما چیره شد.

بکار بن محمد ما را خبر داد که: \* ابن عون هنگام مرگ ده و چند هزار درم وام داشت و وصیت کرد که پس از پرداخت وام او یک پنجم اموالش به وسیله پدرم میان خویشاوندان نزدیک او چه نیازمند باشند و چه توانگر تقسیم شود.

گوید: \* ابن عون در بیماری خود از شیر شکیب‌تر بود و تا هنگام مرگ ندیدم که از بیماری خود شکایت کند و هیچ دینار و درمی برجای نگذاشت. خانه‌یی در محله عطارها و همان خانه‌یی را که در کوچه مرید خود در آن می‌نشست برجای گذارد.

گوید: \* ابن عون که خدایش رحمت کناد به ماه رجب سال یکصد و پنجاه و یک به روزگار خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی درگذشت و جمیل بن محفوظ ازدی فرمانده شرطه عقبه بن سلم<sup>۱</sup> بر پیکرش نماز گزارد.

۱. عقبه از سال ۱۵۰ تا نیمه دوم سال ۱۵۱ از سوی منصور حاکم بصره بوده است. به زاماور، معجم الاسرات، ص ۶۳، مراجعه شود.

## عمران بن مُسلم قصیر

او را حدیثهایی است.

## عبدالؤمن بن ابی سُراعة

او محدثی کم حدیث بوده و با ابن عُمَر دیدار داشته و از او روایت کرده است.

## غالب بن مهران

تَمَار محدثی مورد اعتماد بوده است، شعبه و اسماعیل بن عَلَّیه از او روایت کرده‌اند.

## عبدالعزیز بن قُدیر

خانه‌اش در محله عبدالقیس و به خواست خداوند مورد اعتماد است، سفیان و عبدالله بن مبارک از او روایت کرده‌اند.

## برادرش، عبدالملک بن قُدیر

از او هم گاهی روایت شده است.

## حجاج اسود

القاسم<sup>۱</sup> از قبیله ازد است و او را حدیثهایی بوده است.

۱. قاسم نام یکی از شاخه‌های قبیله ازد است. به مستطی الارب مراجعه فرمایید.

## حجاج بن ابی عثمان صَوَاف

کنیه‌اش ابو صلت و ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده است.

## عَبَاد بن منصور نَاجِی

او در بصره قاضی و محدثی ضعیف بوده و او را حدیثهای ناشناخته‌یی است.

## حَوْثَب بن مُسَلِم

او طیلسان فروش و ان شاء الله مورد اعتماد بوده و هشام بن حسان از او روایت کرده است.

## حاتم بن ابی صغیرَة

کنیه‌اش ابویونس قشیری و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

## حسین بن ذکوان مُعَلِم

مورد اعتماد بوده است.

## گَهَمَس بن حسن قِیسی

مورد اعتماد بوده است.

## حسین شهید

از آزادکردگان و وابستگان قبیله مزینه و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

## عمران بن حُدیر سدوسی

محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

## ابوالمعلی عطار

نامش یحیی و نام پدرش میمون و محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

## غالب بن خُطاف راسبی

محدثی مورد اعتماد بوده است.

عبدالاعلی بن سلیمان هبدی زَرَاد - زره‌ساز - ما را خبر داد که کنیه غالب قطان - پنبه‌فروش - ابوسلمه و کور بوده است. او در محله عبدالقیس می‌نشست و شنیده‌ام که نامش غالب و نام پدرش خُطاف بوده است.

## هشام بن حسان قُردوسی

از قبیله ازد و فاصله سنی میان او و قتاده هفت سال است. گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از سعید بن ابی قره ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین می‌گفته است هشام از خانواده ماست. گوید یحیی بن سعید قطان می‌گفت \* هشام به سال یکصد و چهل و هفت درگذشته است. او محدثی پرحديث و ان‌شاءالله مورد اعتماد بوده است، و مکی بن ابراهیم می‌گفت هشام به روز اول ماه صفر سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

## عیینه بن عبدالرحمن بن جوشن غطفانی

ان‌شاءالله محدثی مورد اعتماد بوده است.

وکیع بن جراح ما را خبر داد و گفت به سال یکصد و چهل و هشت عینہ را در بصرہ دیدم و بر من حدیث املاء کرد.

## عمر بن عامر\*

### صالح بن ابی الاخضر

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت از صالح پرسیدم آیا این حدیثهایی را که روایت می‌کنی خودت از زُهری شنیده‌ای؟ گفت برخی را خودش برای من حدیث کرده است و برخی را بر او خوانده‌ام و نمی‌دانم کدام را شنیده و کدام را خوانده‌ام.

### جراد بن مجالد

شعبه از او روایت کرده است.

### ابو حمزه

او همان کسی است که شعبه از او روایت کرده و همسایه‌اش بوده است، نام ابو حمزه عبدالرحمان و نام پدرش عبدالله بوده است.

### عمر و بن عبید بن باب

کنیه‌اش ابو عثمان و از بردگان آزاد کرده بنی تمیم بوده است.

او مردی معتزلی و پیرو رای و اندیشه بوده و در حدیث ارزشی ندارد<sup>۱</sup> با آنکه از حسن بصری و جز او فراوان حدیث نقل کرده است. او به سال یکصد و چهل و چهار در مَرّان که به فاصله چند شب راه تا مکه در راه بصره قرار دارد درگذشته است.

۱. چگونگی مقاله اهل رای و اهل حدیث را ملاحظه می‌کنید.



## طبقة پنجم

### سعید بن ابی عروبہ

کنیہ او ابو نضر و نام پدرش مهران و محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده ولی در پایان عمر گرفتار اختلاط گردیده است.

گوید از عبدالوهاب بن عطاء شنیدم که می گفت \* به سال یکصد و سی و شش با سعید بن ابی عروبہ همنشین بودم و او به سال یکصد و پنجاه و هفت درگذشت، دیگری جز او گوید که سعید به سال یکصد و پنجاه و شش به روزگار خلافت منصور درگذشته است. گوید قریش بن انس می گفت \* سعید بن ابی عروبہ برای من سوگند خورد که هرگز از گفته های قتاده چیزی ننوشته است، جز اینکه ابومعشر از او خواسته است که تفسیر قتاده را برای او بنویسد، و قتاده گفته است می خواهی از گفته های من چیزی بنویسی؟ و من همواره در صدد کسب اجازه از او بودم.

عنان بن مسلم از گفته همام ما را خبر داد که می گفته است \* سعید بن ابی عروبہ پیش من آمد و تفسیر آیات قرآنی را که با آنها هر ده آیه مشخص می شود از تفسیر قتاده را از من خواست. گفتم من برای تو یک نسخه می نویسم و به تو می دهم، گفت فقط کتاب خودت را می خواهم، من نپذیرفتم و با اینکه پیش من آمد و شد می کرد کتاب خود را به او عاریه ندادم.

عنان ما را خبر داد که \* سعید بن ابی عروبہ چیزهای بسیاری را که خود نشنیده بود از گفته قتاده نقل می کرد و در آن باره این جمله را هم نمی گفت که برای ما حدیث کردند. گوید روح بن عبادی گفت سعید بن ابی عروبہ از حافظ ترین مردم بود و هرگاه حدیث می کرد به خود می بالید و مثلی را می گفت که مفهوم آن چنین است که خواه و ناخواه باید همین را بپذیری<sup>۱</sup>، روح در پی این سخن خود می گفت برخی از محدثان می گفتند که سعید این سخن را از گمراهی خود می گفته است.

۱. به مثل شماره ۱۳۹۴ مجمع الامثال میدانی مراجعه شود.